







صنایع مکینان و مکاتبات  
 بعون عکینان و خلاقین زمان



مدیران و مدیران  
 صدر انبیا خانم و سید طبع





Checked  
1987

[illegible]

که مسمی منار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب  
آصف جاہ طاب ثراہ و رشادہ پجری بذکر آداب و قواعد و  
دربار آن شہر یار عالی تبار انجہ برابر العین ویدہ برشتہ تحریر نظم  
ساختہ باعتبار فاعبتیر ویا اولی الا بصار برائے آیندگان  
یا وکار گذارشتہ و رسالہ ثانی رقمزہ کلک معنی عبدالغفور مغفود است  
کہ و رشادہ نہراہ و یکصد و پنجاہ ہجری گلبہائے فضایل و محامد و مناقب  
و مدایح آصف جاہ طاب اللہ تعالیٰ برشتہ اجتماع کلمتہ لیسہ  
اشاعت این ہر دو رسالہ ندرت طراز جہت استعلا جلالت عظمت  
بادشاہ مکن و امتیاز آداب نو و کھن ابن بندہ غامی سید اسد اللہ  
عرف پسر نواب و خلیفہ یاب سرکار ابدا پائدار آصفجاہی ابن  
سید طین اصغہانی طباطبائی مناسب داشتہ بدعاے

نواب ابن نواب ابن نواب  
بجایه صفایم ز صفت زود  
بیک دو کون شد ظاهر شد  
کدام اینم ارباب ز داد و ستاد  
چو منظور حق گشت محبوب شد  
بد دولت ملت بدین و بداد  
نماند رخ گشتیست

خدا یا که این زینب اسلام هست  
ازان پیش کلوز و عاشق بود  
عنان قلمش و عاکلین یاد  
خدا یا که این زینب اسلام هست  
ازان پیش کلوز و عاشق بود  
عنان قلمش و عاکلین یاد

خانان کماله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

رباعی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگانعالی متعالی

قطعه

اگر اسم اوست رایت بیضا دین بلند  
ما خود از دوز نام زبگست نام او

فرمانروائی کشور و کبا ستمه  
نامیکه از دلفظ بود احترام د

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه باوشاه دکن سرتفع  
الله بنیان علی سراسر اسر الخلود ولع سنان سرائیمه السعد  
السعود وهم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتدبیر میکند در

فریدون فرامیرا کبر نواب بشیر الدوله آسمان نجاه بهادر  
دام له الجحد و النفاخر که بر و بر یار و چنین به و قور منظم  
ساحت مملکت بهایشش سیمین عیار باطنین باطنین و  
دیر تر بر آفری و وزیرین نسیم بهار عدالت و کرامت هر دو

صاحب مونی که ملک دین و با  
دریم پیشین لغت حضرت بایست  
در سیر در سکون جود بایست  
همراه رکاب الجباب سبایت

رباعی  
خوشبخت عالم خدایگان  
سپاره قدم و خدیو کی  
امروز خدایت با پیش  
امروز خدایت با پیش  
اجرام فاک کرامت حال  
مصدق اینمخال خفت حال  
فخنده فال خنده آثار لطف و عطا  
ازلی بطوح افروز فصل از امت لطف و عطا  
میرین ستارم که کتاب دانش و کلام  
و عالی بای کرسی سراسر کرامت  
خود کتاب حسیه بهای سبایت

حکومت عالم و دولت کمال دین  
نخا جامع صفتین کمال دین  
واقبال دنیا برهان دیوار  
دست گوی خوش سوزن کاغذ  
عالمی نسف فلاحون حسب  
اسم مبارک اللقب



اعقاد و مجلس اینه بین و این صورت  
سیاه پرور و فیض او طوبی  
ظلمی دوزخش فوبه  
بیا طنی بر گویم عسرفان  
ملوک

از حدیثی نقل کرده که پسران سلیمان بن ابی طالب  
 در مدینه بودند و بنی امیه را در مدینه می‌دیدند  
 و می‌فرمودند که اینها کفارند و اینها کفارند  
 و اینها کفارند و اینها کفارند و اینها کفارند

و بر زن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسی نیمه دارا از دامن یا بر  
 زواید از راسته می‌گذشت آدمیان مذکور حاضر  
 را بر شش می‌شدند و ضابطه را منشر قطع میکرد و برین صلح  
 برودت اوجی نمود اگر فی الجمله از خوشی ظاهر می‌شد و مان  
 چو تره کو تو الی باشاره جوانان مذکور رسیده و او را نرم سیاه  
 ماتن بر ضامی داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبر گیری  
 بذات خود نموده تدبیر آبادی و توفیر زناعت می‌فرمود و تمام  
 احوال هر کدام از مساعده و تقاضای می‌پرداخت و در آن زمان  
 قانع منقح موازنه بهجوی احقر مستحق بود و ضابطه کس بدون  
 یراق و بستن کمرد و بار نمی‌آمد و نیز ترقید بود که دو چشمه و شال  
 بر سر پا دوش بگذارد و در سواری اکثر اصرار قحطی خور و بطور

از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ  
 و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ  
 و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ  
 و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ و از قبیل مشایخ

از احادیث و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت







اعتبار رسیده و از کرامت  
 از نسبت ذاتش دولت یغین  
 تا شعله آتش مهرش بر دست  
 از پیشه سوار است و شام

و دیوانه بگردنی بیکس بے سلاح حاضر نمی شد مگر چو بدار  
 حقه آفتاب بے راپه قدرت که اندرون دروازه کلان که  
 سر پرده آواز یزان داشت دخل کند ضابطه هیچ سپاه  
 سپهر شمشیر یا تیر و گمان بدست خدمتگار ندهد با خود و آن  
 ضابطه با هر کدام یک خدمتگار جهت نگهبانی بپوشش  
 یا صراحی یا بسته کاغذ و زطلوت گاه می گذاشتند ضابطه  
 بسته و قلمدان مشرفان و مقصد یان بدست خدمتگاران  
 می دادند و بنیان و پیشکاران و شکی افراد و و بکار و بر  
 خود میداشتند ضابطه آنچل مکر بند و متاثر از او و پناه  
 می کردند تا اگر از حضور چیز به محرمت شود و آنچل گرفته  
 با کنار بند ساخته با داب گاه روند و رواج این طور مکر بند

صفات ملک و ملت  
 اقتدار یافته معنی خست از  
 ذات آن عرش پایه بکوی  
 نشست و لفظ یا از آن  
 منظر کمال قدرت الهی برست

۱۰  
 قدرش که نگفت  
 بر نشان بلندین  
 وصف و بیان قطره می می  
 بر زلفه فنا که هیچ

صاحب شجاعی  
 کمال دین را  
 آموخته و به  
 کار اسب و سوار  
 میزد و از نظام  
 جهان بدو را  
 چنانچه بدو را  
 و متعلق است و سوار



زین انسان نو که بفضائل  
 اربابان باطنی و بیطنی  
 و بیرون و درون و بیرون و درون  
 و بیرون و درون و بیرون و درون

حالا در چو بداران و نضران مانده  
 که هر کی دار از وقت عیش آشیانی بچرخ  
 بود تا عهد مصام الدوله مرحوم  
 باشخاص و در بار خال خال مانده  
 و کهر دار نواب  
 و دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جوهریست مرغوب مزاج بود روزی در آمدن جنود  
 نه ایله دیگر دید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند و ستار  
 می بستم چون یک تیر درست نیامد مگر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهید و ستار را موافق تنبذ  
 نامر بنگ

بسیار بود و ستار  
 و کهر دار نواب  
 و دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جوهریست مرغوب مزاج بود روزی در آمدن جنود  
 نه ایله دیگر دید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند و ستار  
 می بستم چون یک تیر درست نیامد مگر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهید و ستار را موافق تنبذ  
 نامر بنگ

نظر افروز خیال تنبذ  
 و ستار و نواب  
 و کهر دار نواب  
 و دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر  
 پوشاک جوهریست مرغوب مزاج بود روزی در آمدن جنود  
 نه ایله دیگر دید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند و ستار  
 می بستم چون یک تیر درست نیامد مگر درست کردم فرمودند  
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از مردم  
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهید و ستار را موافق تنبذ  
 نامر بنگ

از جارت  
 جلال الدین  
 بادشاه  
 مقصود  
 از نظر ملک



فنیست ببار از بار فنیست  
 و فنیست ببار از بار فنیست  
 و فنیست ببار از بار فنیست  
 و فنیست ببار از بار فنیست

حصار بطوریکه پس بامه و نیمه بدون جیب یعنی کلاه ندارد و در  
 موسم گرما و سترنگام در بار و سواری اکثر دگرگانه پوشیده و در پیا  
 اهل اسلام نموده و از ار چو زیدار می داشتند چنانچه تعداد مردم  
 آنوقت گواهی می دهد و بندش و ستر که هر کی دار شاه بهمانی بطوریکه  
 و بندش عالمگیری بود و یک است و ستر شاه بهمانی پیش هم که هر کی داشت  
 عالمگیر باد شاه از پیش موقوف نمود و بطا نه و ستر که هر کیدار در گما  
 رنگ می بستند چو ستر چیت بنفش اگر بطا نه زرد یا سرخ یا کما  
 یا سفیدی داشت مضایقه نمی کردند با لانه و ستر سفید می بستند  
 از چیت اکثر لازم بود در مردم هند و پوشش موزه و کوش و شال و  
 و ستر چیت و نیمه آستین چیت بر جاسفید حقیر العباد اختیار کرد  
 نواب مغفرت ماب بسیار مخطوط شدند و مکر بند خاصه شال خود

در جمیع حساب جویدر نوبه  
 فنیست ببار از بار فنیست  
 و فنیست ببار از بار فنیست  
 و فنیست ببار از بار فنیست

و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه

و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه  
 و حاصل اگر چه

زمان عشق بر پایی اشک است و غزل کلام است  
 و بیایست اول و بیایست آخر و بیایست  
 در غزل کلام است و غزل کلام است  
 و بیایست اول و بیایست آخر و بیایست

از فطر عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است  
 که بتو میدهم با دواب گاه رفته آداب مکرست بجای آوردم  
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند  
 ضابطه بحر جعدار صد سوار پاکلی و تقاره شتری ندارد  
 ضابطه گماشتهای ساهوکاران به پهل های چتری  
 چو رس سوار شوند و پهل های بنگله دار مخصوص متصدی  
 پیشکاران باشد و بیات پیشکاران و دیوانیان عهد  
 سوار شوند و سائبان رات راجه لرنه بندند ضابطه  
 بیماران و ضعیفان میان و دوی شوار باشد بر پاکلی بدون  
 حکم سوار نکند ضابطه رقص زمان رقاصه در خانه  
 امراء ساهوکاران و متصدیان بدون تقرب عید

عدم عالی و عالی و غزلی  
 کف آورین جوامع مضامین

عالمی سنگاه طبعی  
 منون جمال راجد فیما بین  
 تخمیر ستم و سر و  
 نبدار احوال و غزل

و خط و انشا از دست خوش  
 و خط و انشا از دست خوش

از قال فالتی بالثمن منظمه  
 وان خطا لثمنی اللیل فی غم







خطه زن گز و آب نیشکر  
 عدو مجاریش از غشای  
 دانه متجاوز کوه دیده و در  
 صفا پیش چشم را بنشیند  
 سبک و زنده دیده و در  
 که پیش چشم را بنشیند  
 خطه زن گز و آب نیشکر

که گذریک کس بدشواری میشود و آن راه از اینجا بفاصله سی کرده  
 است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است  
 از همان راه آدم خود و جیب خود دست کرده ده رویه پیاورده  
 بدشش انعام دادند فرمودند و غه خود را بگو که بهین با چند جوب  
 هر کاره رو بیاید تا بهین جا جلوس دارم و چون داروغه تو  
 این طرف روان شود کس هر کاره را بگو که غشے را پیش  
 مافرسند و تو بفردگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز  
 آمده الحاصل فی الفور داروغه هر کاره و غشی حاضر آمدند  
 به غشی حکم شد که با بجا بمر دم چو رای حکام نویسد که جوق جوق  
 فرد اینجا حاضر آید و تا کید بر نگارند که نزد یکان خبر  
 بدوران فرستاده انتظار آهنا نکرده بیایند و هر که را

بلکه بیت  
 محصور در اصلاح احوال  
 بلا و مقصود با انجام اعمال  
 کسوف

۱۶

در بنزد و غشی قصد رفتن به غشی  
 در سکون و میرایش خطه زن گز و آب نیشکر  
 بگنودی کلایه غش و در میان دنگار  
 خطه زن گز و آب نیشکر  
 در بنودی کلایه غش و در میان دنگار  
 خطه زن گز و آب نیشکر

شان دل افکاران  
 با فکار بادیست خود مرهم  
 نه نفقه و مرهم نیست و سر  
 بیکان نه مسکن و  
 شکسته عالی را بلا واسطه



موتی جوالی گرد و در ۶۰۰

کلی بجا پنهان رفته که بود

غنی ام پسر غل سمن

دولت ننگه

قدادی که گوی دولت اورد

سیلان قدر زود روی بنار تو

خبر رسد مجوز توقف نگردد منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه  
لغافه ناگردیده هر از جیب خاص بر آرد و ثبت کرده بداند  
هر کاره می سپردند او بهر کاره رو برو داده باند هم روان  
می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کرد  
منشی و داروغه را رخصت کرده بمحل تشییف برودند و تقید  
کردند که داروغه بکاره اختیار کند تا آنکه مذکور میتوان تر بجز  
رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک  
فرمان اسم آمد و ابنوئے در سواد کو یکدیگر جمع گردید و بانو  
فرمان آن سپاهی گردانیده کثیر و بافته اراده فاسد  
دور کرده زود از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی  
اوازان سواد فرمودند یک غریب هر کاره مارا از عقلت

کار بنامه بدید و سالی  
بنامه بدید و سالی  
بیک حرف لغافه ندارد  
و مغفرت خواطر و خطرات

خاک بر نظر دیده و شکر  
جلوه کرناشد که خبرت و شکر  
نظاره گری فضیلت رموز  
لا حول است و پرده کشای

منغیبات امور ملکوت  
خبر و از او از او از او  
خبر و از او از او از او  
خبر و از او از او از او

تفکر و تحقیق تقاضای علم  
با صد فردی در اینده و درین  
با صد مندی از سطوح افکن  
چکاست از سطوح افکن  
تجربت در یادای النظر

می آفتاب روشن می بین  
 در لبان علی کلامش  
 علی کل جزو ذلک را این  
 پیدا بنفشه را استهینان  
 می آفتاب روشن می بین  
 می آفتاب روشن می بین

امور عظیم حضور بادشاه و معاملات جنگ بهو سوختن مسو  
 احکام تعلق بر اے رام سنگه نشی بود قلمدان بردار خاصه  
 مهر طکان و قلمدان زیر مهر خورده و حضور مدام میداشت  
 و گاه به شعر اے که بخاطر میگذاشت نخط خاص نوشته جابجا  
 نزد سغرا اے پایه تخت و مخصوصا می فرستادند خصوص  
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیدار سال  
 می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند  
 این معامله رقعہ بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه  
 روزی نواب شهید این بیت گفتند و پدر بزرگوار  
 فرستادند - بیت  
 مر بجان خاطر جان مرا جی ناک می ارم بدو اگر از حسن مغربوی من آغوش تو نمودم

معضلات عالمیان عظام  
 کلمات را که با قسم تعظیم  
 و تاویلات و سنون تعظیم  
 در اصل علی بنیست و آنکه  
 بر اے که مو شکانش  
 ۲۰  
 عرض می بیند و منقذ  
 خن شده که صورت احوال  
 و بنیاد جواب مسائل  
 و بنیاد نشان می افت  
 لموع  
 از بنیاد بنیاد بنیاد  
 از بنیاد بنیاد بنیاد  
 از بنیاد بنیاد بنیاد  
 از بنیاد بنیاد بنیاد

نیز در این کتاب

موقف بدانتش در سر راهی البصر  
مطلب جنتی تو بود و بسیر من در میان  
طلب را بسیراب ادراک  
و بسیرا مقطع ان بیابان مقصد

1000

شانی المقال بحال مستند  
 وافی النوال لسان مستند  
 صاحب سبکداری که اگر دنیا  
 در دست می کنی که اگر دینا  
 تنگین نویدی بدینا که اگر دینا  
 و چه اگر دینا که اگر دینا

نزدیکه نواب زبانه راے پورچند بعضی کلمات نصیحا  
 آمیزه نواب شهید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص  
 نوشته بدست راے پورچند دادند که نواب شهید  
 بگذراند و گوید ما چندے بهمانیم و بعد ما این همه ریاست  
 متعلق بشما است مصرع این بود مصرع  
 اندکے بگذارتا سیر تحمل میکنم نواب شهید بعد و ریاست  
 کلمات مواظف مصرعے بخط خود نوشته بدست را پورچند  
 دادند و گفته آداب ماعرض کرد این مصرعه بگذرانند  
 و بس رع گرفتار تو استغنا میکنی من هم تعاف می کنم فی العوض  
 درینا پدیر پسر عاشقی و معشوقی بود نواب عالیجناب با این همه  
 خطی نواب شهید کمال عاطفت بحال ایشان میباشند

۲۲

از جانبی خنجر و حجت نویسی  
 می گمارد و دفعه از ان همه و قلم  
 کین شکیبایان که در پیش  
 و با جالت تصاحب عداوتی  
 در هیچ ترقیات صوری



بارگاهش که دیدند  
 و از دل زدی و جان نثار  
 زینف و بنیان کینه  
 اولیا نسیم تو در نسیم  
 نطق زنده که بیده  
 پویشان به خوی خفتن  
 و اخلاص شاز اقباس عفو

بهنگام و تحطایب و پیشکار با تعلق بوده که غنمی گذرانیدند و شتر دار  
 تمام در کچهری حاضری ماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود  
 از سر رفته و در دریافته عرض نماید روزی در شکر  
 بر مقامات برم پوری نو و شتر در عرصه و در پیر سقط شدند  
 که در او غنم شتران مضطرب الحال محل خود اندیشه ناک بجنور رسید  
 و عرض کرد که امروز طرفه هوای بد و زید شتران بسیار مردند  
 اگر و شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بیدار شده  
 فرموده مشرف را بیازند مشرف از کچهری در عرصه یک  
 حاضر شده و بر و ایستاد نواب از دست بطرف او  
 اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارانش ناخته می پزند  
 که تو کیستی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خان ما شتر است

بکین خواهی مادرش بر عقل  
 چهل صد چندان عقل  
 نیکویش دوست کرده دشمنان  
 زید عفو داده و بر ما نماند

۴۴

کمال حاصل  
 خزان امور بکلی و  
 و فرود مجتبی و بی و بی و بی  
 که خود و احاطه آن و راز

منب است نفس نقیب  
 طرقت الغنی و ای میر کز خلع  
 بیمنه زرات کا نیات  
 می نماید از طبع کمال  
 منب است نفس نقیب  
 بیمنه زرات کا نیات  
 می نماید از طبع کمال







نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين

در افتاد عالمی  
را اینگونه طلعت پنهان از نا  
ساخته نامش از فاسد عفا

امی گذارند از راه عاطفت اکثر جائب پور بچند و غیره  
ماخیزن مخاطب گشته می فرمودند فرو که از دفتر  
صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کور  
عرض کردند که اگر بروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد  
ستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان  
است و جدید بزرگ دارا ما بست که از سمرقند آمدند بایند  
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال  
ایشان بود و صدارت را به مقدم بر دربار داشت مانی خواهم کم  
مهر نام بابا لائے نام شما باشد و پان بهم بدست پر وای  
شما بهر دو دیوانے رفیق باشد و بر طبق آن سند بعل آید  
و مهر و بر هر دو پروانه بالا مهر دیوان با و شاهای مضایقه نیست که تمام

نشان میدهد و مشاهده  
صفاش مطابقت اسم  
همگی بیان می کند زبانها

۲۶

وقت ذکر خبر است  
و بهار این ولا و محبت

نسخه  
تخمین بکنایه کرده  
تالیف پنهان با هم

افکار صفات او چو از انجم  
در یک افکاره تمام کرده  
تالیف پنهان با هم  
نسخه  
تخمین بکنایه کرده  
تالیف پنهان با هم

نظاره عیادت و اخراج  
 بیست و یکمین روز  
 از عیادت او است و سر  
 احسان محسن اوصاف  
 او که در نیک عازمه رضا  
 دولتش و گفتار عزیز  
 با خلق بر سعادت فطرتش

وزیر بود ایم و احکام شهادت در باب دریافت اراضی خارج جمیع  
 بر جمیع زمین داران باشد و جهان زمین از آنها گرفته باشند  
 و کیفیت هر موضع در هر وقت که خواهند فرو نوشته  
 طلب داشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر  
 دو دیوانی نیز کیفیت بدقت تصدیق داده باشند چنانچه  
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهباز چند بعد  
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خوردن قتل روزی  
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیو میر بسم الله شاه  
 نظر بقرب وقت برخواست و در بار و تاکید حضور و نبود  
 احقر در بار و بنحو خود نوشته گذرانیدند ملاحتی که در  
 سر مومند کدام کس نوشته است عرض کردند علام

باعت  
 با احسان بنده که در آزادگان  
 گرفتار از لطف است انما کان  
 محطوفت نیازی که بر

۲۷

عالمه خلق عالم خاصه  
 اول کمال جهان هر ما است  
 که بهتش یکی معروف و فراغ  
 و غیایات ایشانست سطح  
 نیز قهر بایش غلت کرد  
 از سطوح و بهار و آتش و

لحم اداء خلیفه روزگار بدست  
 برایش شلخته که در لایه  
 بر لبش بود و بهار و آتش  
 بر لبش بود و بهار و آتش  
 بر لبش بود و بهار و آتش





در غلبه امتناع است  
 و در آن اگر در عمل فتنه بود  
 مانند الخ بقدرت خدیو و ذار  
 توان می آورد تا جوش  
 با شماره ابروسا تو جوش  
 منسل شود به پیش  
 فلک اهد که به هم نهاد  
 بایک سرانستی که شاد است  
 یونیب نواری که

مردم صان سینه آشنا پرست بودند آنکس  
 علی دین ملوک و کینه ضابطه کس را که از حضو  
 تغیری کردند پیش از در بار چو بدار حکم باد می رسانی  
 که شما امروز بدر بار حاضر نشوند و ازین حکم تغیر  
 دریافت می گردید و منصوب را خلعت رد و بر دوش معز  
 نمی دادند تا افعال تغیر رونده در عهد دیوانه  
 رام داس تغیر پیشکاری صدارت ازین عاجز  
 و بنام کنیش پند نامی قرار یافت در و ربا آصف الد  
 مرحوم نیمه استین خلعت پیشکاری در دست پند نکر  
 پوشانید و چو بدار بانگ زد که فغان به پیشکاری عدا  
 سر فراز گشت منکه جان در بار بودم این خوف شنید

۳۰  
 شام غریبان از فیض و شرف  
 شش صبح خلعت و  
 سکنه او طاق و  
 صبح سکنه او طاق و  
 از حضرت در پیش  
 از حضرت در پیش  
 در صف طعنه  
 در صف طعنه

در آنجا از باب کمال است  
 و در آنجا از باب کمال است  
 در آنجا از باب کمال است  
 در آنجا از باب کمال است



در این شهر که کامیاب و دارالعالی است  
 بهر منزل و در بازار اختیار هم  
 صنعت دیر وقت از این  
 قیاس عموماً و اعهده شناس

الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیل  
 نواب مسنفت مآب اکثر سیدول حال انکس بود و بسا اوقات  
 بصدر و رشقه هائے دستخط خاص سرفرازی گشتم و نواب  
 شهید نیز همان مراعات میکرد و بعد از آنکه سید محمد  
 دایم صدر حضور قلع و عاری بکانه نیابت صدارت کل متقل  
 این کس تفویض شد و بعد از آن بهر دو پارتی سید محمد را  
 خدمت کردم و تجویز صدر بود استمه او استمه بعد در وقت  
 تمام احترام العباد صادر می شد و چون اسرار آن مجلس چنان  
 صاحبزاده یعنی محسن پیدان نیابت جنگ و نیز شرم منشی  
 سید جنگ و میر شریف خان بسالته محمد میر منیل علی خان  
 ناصر جنگ از دفتر صدارت منتهی بر واسعه استقر بود

۳۲

خط بظرافت و سلیقه  
 در کارهای دولتی و  
 احوال بسنده و سلیقه  
 در کارهای دولتی و

در کارهای دولتی و  
 احوال بسنده و سلیقه  
 در کارهای دولتی و



خواجه صاحب سخن خواجه نصیر الدین  
 خواجه صاحب سخن خواجه نصیر الدین  
 خواجه صاحب سخن خواجه نصیر الدین  
 خواجه صاحب سخن خواجه نصیر الدین

و سبق هر روز اینها بقید تقبیل تعلیم بعد بقیه و و بهیچت حسب الامر  
 نوشته بحضور میگذاشتیم و میفرمودند شخصی که ترکی دان خوب باشد  
 پیش ما آید تا از و مکالمه کنیم ثواب مغفرت آید زبان  
 ترکی فصاحت تمام می گفتند و کلام با امر او برابر در فرار بود  
 ضما لطره مثل و عا گویان خیرا طلب هر روز اول در برابر بنظر مبارک  
 می گذشت و بقدر اقیانج هر کدام برائے کتختن اسی صبیبه  
 و حج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر و برابر بود  
 که سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوائے  
 دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد نقل - روز  
 عنایت الله محتسب برگشته را بخشی سرکار جالنه صوبه اورنگ آباد  
 را در جبر که طالب علمان بملازمت رسانیدیم چون نام طالب علم

نیازمند نیست و این  
 ریاض نفی و ماثر که  
 را برای حج و معادن  
 حاجت بینند در آفتاب را  
 تا آبگیر می دوزد و چلند  
 و سیکان در این پیش  
 گشتی موریم از چندی  
 صفحه طرازی شد با این  
 افزاست که قدر نشان  
 مدوح را احد و مقداری  
 مقصود باشد تا مدوح بر زبان  
 نفسین بر زبان  
 و اینها در این  
 اینها که در این  
 و صله در این جهان  
 که اینها در این





از رفاه جاه و شرف  
 این فضل کبریا کافه بیابان  
 زان کجا بدید محراب  
 بدیدت بیست و پنجم است  
 به آفتاب تخت نشین  
 چارم است و بدید آن گمان

اگر طالع علم نمی بود کاف که امید چه بدیدت هیبت ما اثر کرد و لفظ  
 غلط از بانش تراوید - آمد هم به مرثلب جمع  
 رساله داران نوبت بنوبت عرض خود میکردند چندی  
 بابت تر معامله میسری مشرف غزانه در قلمدان خاصه  
 نگاه می داشتند و تالیف سا هوکاران بذات خود میکرد  
 و سپرشته سوال جواب اینها چو دهری داشته هر جا بود  
 و بقدر دوکان و اعتبار سا هوکار اجرا می کار از هر  
 کدام می شد روزی گرامخی بخشی مشرف غزانه بعض رساله  
 که هم شکر از او رنگه آباد جانب سیر رنگین است  
 و خزانه نقدی در رکاب اکثر عبرت افان و سا هوکاران  
 حکم شود که عوض سرکار و سرکار برسانند تا از اینجا کار

چهارم است و بدید آن گمان  
 چو آفتاب غزانه و ماه و سیاه پنجم  
 عسکرها نیاثت بزادانی  
 و سواران توفیق است سبب جانی  
 و سواران سکون هم راه سبب

۳۵

ظفر انشای کوس محنت  
 بلند آوازه در این دین  
 و فخر فرساده و لشکر نهاد  
 و سواران و سواران

باید که در سیاه بزم  
 و مقامات عالیه  
 و در میان علم احسان  
 و در میان علم احسان  
 و در میان علم احسان  
 و در میان علم احسان  
 و در میان علم احسان  
 و در میان علم احسان

باید اندازد و بگوید که در این کتاب  
و کفایت اقبال او و کفایت او  
باید اندازد و بگوید که در این کتاب  
و کفایت اقبال او و کفایت او

که این همه رسانده بار کفایت را از خود  
و کفایت تمام به هم میرساند و در رانمی بر است  
فرمودند شما کفایت خود و کفایت خویش می خواهم  
عرض شما اینست که هرگاه خواننده وافر و درست شما آید  
شما با شنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفعی  
بر گیرند و هنگام تمخواه از آنها و صبح نمایند و با منخواهیم  
تحقیق که این گاهان باشد و نیز بر آن روپیه نهایی اندوز  
و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاری که با احتیاج در ماند  
باشد و در ماهها است و بذات او و فائز کند کار و ای او  
نموده بهر و راز و گیرند و اینها ز بهر و م نو که پیش مایه بیند  
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبادی سا به کار

راقم و ناظم بنده و ندوی  
عبد القصور  
مستطاع

۳۶

بر موسوی خان  
متعلقه صفحه (۳۶)  
کیفیت حال قرض  
تولد و نسب و کذا

نشان می دهد در حقیقت  
نیز در حقیقت و حقیقت حقیقت  
و حقیقتی با سوت است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم من آل أبي طالب وأهل بيت النبوة وصحابة الكرام  
والإمامين المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين

دایم ای و الالبانو  
 پیرایه  
 اقسام فنون و اذکار مشایخ  
 از نابلف ادب  
 کتاب سائر الامور  
 در مواد علم  
 و علمت نصف بود  
 مصمم الدوله بعلی  
 علامه صفی

و قتیکه ما بر پناهنده وار و شدیم بخری روداد و مهم  
 دلاور خان پیش پا افتاد و بانور خان گفتم که هست که ما  
 لک روپیه سرانجام کرده بدو ظاهر کرد بر صرافه بر پناهنده  
 پی انداخته و در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنم  
 کتم نه بهار این نیست ندارند ما را ریاست این دیار و در  
 خیال است ضعیفان را آوردن چه مناسب یک لک پیر  
 از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدو باین شرط که اگر  
 قحطی است ما را و مع سود قرار داد و دام دام با مراعات  
 دیگر بدیم و الا ما را معاف کند و در حشر مواخذ نماید  
 بچرخل سا هو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر خست  
 است غلام همین وقت حاضر می سازد خود از دست شکست

۲۸

نصف الدوله از علی لک  
 نظام الملک آصفیه نام اصلی  
 تحسید در حین حیات  
 آصف جاده بخط خانی و  
 مطالب جنگ و خطابت  
 رسوم جاری خیر از وقت پدر چون  
 نام جنگ تحسید بر است  
 شهادت از وزیر علو بود این  
 شهادت نام جنگ  
 نظیر جنگ در است نمود چون

دست افغانکند شاد از آنجا  
که در او بخت بدگر برادران  
کشان سال بدیم بیست و دو  
نشست و از حضور احمد شاه  
باو شاه باغنا منسوب  
خطاب آصف الدوله و ظفرنگ

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق  
بر حضرت است احتیاج نمسک ندارد و گفتم زر تصدق بسیار  
نمی دهم قرض نخواهم تمسک بدارند اگر ظفر بازگشتم او ایکنم  
و آلا نه برای خدمت نمایند بهتر مل همان زمان زر  
حاضر کرد و در شب نیم ماهه تقسیم کرده صباح آن یار حریف متاعیل  
شدم و بات هزار کس مفلوک برد و از ده هزار لشکر فیر زنی  
یافتم و غنائیم فراوان ببرکت حسن نیت بدست آمد  
زیر بچران انموده تمسک گزینم و مدت العمر بخیر خدمت در  
نقش داشتم روز سه تا سرده با ما عرض معروف و صد شست  
دیدم که جامه صافی از پافته پیر پنج در پر واره برد و اسن او  
دست کرده ما شش آن در پافته پسیدم که بچند خرید نه

۳۹

حاجی شمس الدین  
دولت خان بهادر  
شوره جنگ  
بنی خجسته  
است بدین

در غرض از اینست که در این  
در غرض از اینست که در این  
در غرض از اینست که در این  
در غرض از اینست که در این  
در غرض از اینست که در این  
در غرض از اینست که در این





ایمان بکلیک و کین سید  
 و باراده نوکر ی بنیاد است  
 نواب شمس که دیو چون شمار  
 حاشا افصح بود با و استفسار  
 نمود که خبر است از نوشت خانه

و در محل خزانه در سرخ و جوامهر بقدر مناسب داشته  
 باقی تجویز الکار خانه میشد و تخصیص دیهات و پرگنه میرید  
 و زندگانه در سرکار می آمد و آنجا جمع می شد و در  
 جمیع بلا و خزانه سرکار و کارخانه سرکار عکس  
 می ماند تعلات را آن هر جا جمع هر چه ماه به ماه سال  
 بسال بدفتر حضور میرسانیدند ضابطه در سواری بالا  
 اسپها طعام و قهوه بخت می شد و در باور چنانچه چرخه  
 مراد غله خام برائے بعضی هندوان مغرز معمول بود  
 و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضابطه  
 جوانان چوکی را آب و طعام و در وقت از سرکار می رسید  
 نقل و قیته مرد سپاهی پیشه بحسب آب و خور از دار

بهم هر چه در دیدم و بخوبی  
 و در کلمه پیشین که در پیش  
 که معنی این امر است  
 در بیافیت نیکی یک شصت  
 از لفظ کم بیش چه بود

۴۱

جوان نکستی غرض بود  
 که بعضی از فضلایم و از جمله  
 بیش نواب عالیجناب  
 از جواب پسندیده آن  
 جوان خوش تقریر بخل  
 مسرور شده بکفایت حاصل  
 فرمودند که این نکته غامض

امروز با شما گفتیم که دیدیم  
 شایسته گفتیم که دیدیم  
 آری آن خوش جان و فن  
 دم بدم بگویم که این سخن  
 نقدی یافت در قضا





بابت محصول با خود میداشت  
 اینست که در نزد وکیلان  
 و بعضی صاحبان بزرگ  
 و بعضی که در آنجا  
 تالکید بود  
 اندازی در راسته و بازاری

ا حیات در نوری شود سراغ بهم رساند والا نه نشان کند  
 ضابطه پوره دار بر پوره شب گشت بذات خود کرده باشد  
 و خبر خانه بخانه و رجب پوره کوتوالی خاکر و بان شهر هر شام  
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف  
 که زبانی هر کار نا و از دهر جا از هر کاره مانع ناکه شهر  
 و ریافت بطور لفافه بهم خود و حضور فرستد و بر در و از  
 شهر بچکس را از سوار و پیاده مزاحمت نباشد و جمیع  
 پیشتر عرضی کرده باستصواب وکیل خوب آید و بر اے استقبال  
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوارفته  
 هملاست میرساند ضابطه بر چوکیات مزاحمت از کسم  
 بنور اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیزی از

نمکنند می فرمودند و در منزل  
 بدین اشغال منسوب می نمود  
 فساد و زور از بازار و چنان  
 با کسب سواره و پیاده  
 باز می دیدیم که از و حاکم دارند

۴۳

هر چند خدمتکاران با اینها  
 گفتند از راه کناره نشاندند  
 برای رفته و باره کاف  
 دستار و جامه خود بر باد  
 می دهند و بناموس خبر  
 و آمد می کنند خود را در

که با بلند پایا ملک میسازند  
 اگر در حرف غالب آمدند  
 تا وقتی نفست است و اگر  
 بویاب شدند ندانست  
 به قدر میزد و نقصان یابد  
 و نشانست بسیار موجود



و در غایت آنجا که جعفر علیخان  
 و در میان آنکه در وقت نوشتن  
 از آنجا که در وقت نوشتن  
 از آنجا که در وقت نوشتن

و قریباً شش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت احکام  
 در تنگنای مرقوم ضابطه عامل معزول بدون ادائیج محاسبه  
 ملازمت نمی کرد عقب پنجمی فرو می آمد و با متصدیان  
 دیوانی رجوع شده محاسبه داده و ماز غلطی بهر دیوان حاصل  
 کرده با متصدیان او ملازمت کرده بکار دیگر سر فرای  
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او سلم نمی ماند محاسبه  
 و تقی جعفر علیخان عامل کهم معزول شده عقب پنجمی  
 فرود آمد پورنچند را با ادنی الحاکم در ت بود و مطالبه  
 قریب و دلک رویه را با وثابت کرده چه مطالبه نیکه  
 او هیچ وارد و صادر قریب و دلک رویه نوشت  
 چون درین باب دستخط حضور نبود متصدیان بدینوسیله

حالت سرور بار آمد و پیش  
 پورنچند شش خان معزول  
 از آنکه پورنچند  
 شش خان معزول  
 شش خان معزول

مرد آدمی مرد آدمی را  
 مهر شش خان که پانی را  
 شش خان معزول  
 شش خان معزول  
 شش خان معزول

مرد و از طرفت با این  
 مرد و از طرفت با این  
 مرد و از طرفت با این  
 مرد و از طرفت با این

اسباب دیگر در قریب است  
 را با بلیت دارم بگویم  
 نمی کنند و نقد تمام و کمال  
 می توانستند بیاورند  
 سیر آدم بخوارم که  
 از مادرش می کند و بار داد  
 مظلوم خون پاشد و شهادت

و اگر واجبی طلب می کند و رادای واجب این همه تهاون  
 از چه راه است زود جواب نمی بینی یا رسید عاقل خان  
 پیش جناب علیخان رفته ظاهر کرد و نیز از اشتائی  
 خود گفت که اگر مقصدیان بر سر استراض اند ما همه  
 شنایان شمایم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد  
 بعفیر علیخان تقاضا مقصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم  
 از همین خبر افتد اما و اردو اینجا هستند با هر کدام ملوس که  
 از پ و اسباب ضروری مقتضای مروت  
 کردم در خدمت یک لک پنجاه هزار روپیه خرج آمد  
 حالا این خرج که بمقصدیان بنمایم بگویند این خرج شما  
 بطور خود کرده اند و حساب سکران محراب نخواهیم داد

۴۴  
 نصیب می شود عاقل خان  
 این خون پاشد و شهادت  
 رسانیدند بعفیر علیخان  
 با هر چه بطلبست و فرستادند

بمردم وطن پاشیده است  
 متعجبان بلبه دستهای نیکو  
 حضور مجازات شد و اسباب  
 خود از زمین اسباب و غیره  
 کلکها ز نقی اند نواب  
 شنبه فرمودند آری  
 و چو اخراجات دارد



بمانند که هم بنیان رب  
 عالمین خوب نیست بادوام  
 روزگار بجز بخت و شان  
 سواد نواز بدرد و غان  
 در شکر زانم نمود و نواب  
 ساینان یخمه گرفته استاده

و قوالان سازانے خود با خود دارند و بر بالکی و فیصل  
 این مردم را اصلاح و انگلی سواری نبود ضابطه وار و  
 فیلیانه فیصل بخبر و انگلی حضور و رشادی هم نمی داد چه جا  
 وقت دیگر و فیصل مست داد و را از آبادی می بستند  
 ضابطه نریخ غلات هر هفته ترخه یس قرار داد و چه دهرها  
 را تا آب کرده جضو می کردند و هر کاره اعتبار و واقعه  
 می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاطمت میشد  
 یکروزه و رخنویس تا کیه میرفت یا چو دهری را بخر میوار  
 می کردند و تاراجی دوکان او بعل می آمد ضابطه  
 در ریاست سی ساله توابع عالیجناب احدی را حاکم  
 قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

۴۸  
 جانب آسمان بکجه بکجه  
 شکایت فراوانی و دو  
 زبان داشتند ما خیران  
 گفتند که در خانه چو کی بودیم

است و اینهم در زمان  
 بدستیک وقت تمام شد  
 و در آن زمان است فرستاد  
 و در آن زمان است فرستاد



و در میان کجایند و قطع می کنند  
 و در میان کجایند و قطع می کنند  
 و در میان کجایند و قطع می کنند

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند و بیبه افتاده اند  
 چپیرا آنرا آتش زده اند این دو دوازده نجاست فرمودند  
 اهل چپیرا که اند عرض کرد و بخوف لشکر مردم آنجا نماند بگشته  
 گریخته اند فرمودند میر منترل کجاست چون زیر شامیان  
 دیوڑهی حاضر بود و برود آمد فرمود چو اقلید نیکنند که چپیرا  
 خالی بیگانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر  
 درین جا چپه ضرر بود که بابل و بیبه تصدیع رسید  
 بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائے و اگر  
 نبود لهندا لشکر اینجا فرود آمد و برائے نگاہبانی چپیرا  
 سوار آن و باندان تعیین اند اما مردم لشکر سراسر  
 خیره اند ضرب قحچی و تازیانه بخاطر غمی آرند و بطبع ماکیان

از زبان میر منترل  
 فرمودند که بشید این را  
 مرد خود سلطنت  
 نخی دار و قطع می کنند  
 مردم خیال میکنند

۴۹

و دوست مردم را  
 که سال فیروزه تصور کرده است  
 همان لحظه او را که بنده گرفته  
 بیرون سراسر آید که خود بداند  
 ستیایان حکم کردند که بر چپیرا  
 درفش شک آب اندازند

درفش شک و از آن دور  
 درفش شک و از آن دور  
 درفش شک و از آن دور



کہ ام کس بود چون روز  
 آتش را معلوم شد که  
 به علی سر افکندند  
 و زنده آید بد روزند  
 اختیار روز نواب سر  
 افتاده یافت سر پاس  
 بسنداد عسکریان

و جرات نواب اینهمه تفاؤ حکم محض سیرکات تقوی و صلاح  
 خوانے و او عین نواب عالیجناب بود کہ بہ ہر دل ہر اسیت میکرد  
 و ہیبت می بخشید مولوی می سر ماید - ہیبت

ہیبت حق است این از خلق نیست بہ ہیبت این مرد صبا دلی نیست

ریاست بدون ولایت عظمت پید نمیکنند و ولایت بجز  
 اخلاق حمیدہ میسر آمدن نا ممکن بے لفتی در نواب  
 باین درجہ بود کہ وقتی حکم کوچ فرمودہ بمجلہ سر الشیرا ف  
 فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاست  
 بہ تہیہ اورا خوانے بے معلوم احدے در نیمہ خلوت  
 آمدہ بجائے مشغول باوراد شدند کہ فی الجملہ چشم  
 گردیدہ ہاں متجمل چوب نیمہ غنودند فراموشی کہ برادر و شتن

پسیدند کہ شب باری  
 کدام فراموش بود و چہ  
 نام دارد او نام بر زبان  
 آورد و شنیدہ خاموش

ماندند روز دوم آن  
 متبر اورا طلب یکست  
 و اندکہ بغلکے فراموش  
 پیدا و موافق حکم سر  
 سر فرارے معلوم شد کہ  
 باران بود کہ استفسار نماید  
 فراموشی فی الجملہ تقریب فراموش  
 نیک بافتہ یکسید و صبر فراموش  
 فراموش از دستکارانکشت  
 انیمو مار از عقلت پیدار  
 ساخت و سر از عقلت

پایزه نکر خوانند

بیت

حالتی اندست من در ناله ام

من در دست خواندن در ناله ام

دیوان نواب اگر کسی بظهور

و نصیاح است و در این کتاب

و او شما پرده داری این سر نمایند و بکنی نگویند بعد مدت  
 این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید  
 همیشه یک خوار رگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان  
 می گفتند نواب آن رگ را فرش کرده شبانه نماز بر آن  
 میخوانند و الله اعلم روزی سوار سوار مبارک  
 بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بیشر شکر گذر داشت خود چپاش  
 دیده فیصل استاده نموده تماشاخانه عبور مردم از ناله  
 می کردند اتفاقاً گاوپیر زالی در میان ناله افتاد و نواب  
 چارچشم شده اشاره کرد مردم سوار سوار دست بدست  
 آن گاو را برداشتند پیر زال افتاد و شناسنامه گویان  
 روان شد و خود تبسم کنان با خواص خطاب کرد این بیت

و کن مامور شد نداشت عدا  
 شد و مردم هر را که دند مرا  
 در جواب این بیت نوشته اند

نظم

دینا اگر بپندم فرم با خورش  
 بنیسه ام حکما قناعت پیدا کنم

نواب جناب مرزا با ارسال  
 تحلیف و سلامات پیرو فرستند

نظام ضابط بود در حضور  
 نواب عالیجناب بلفظ نواب

پادشاهی که در بیک در خط میگذرا

و از اینها تعریف کنی و بگوئی که اینها را اولیا اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند

نمی نوشتند عهده ترین آن دو در خان صاحب و رای صاحب  
 باقی با بقی میسر و مرزا دلالة و مل زبان زد عالم بودند الحال  
 بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ خانه یافت  
 نمیشود و رفاقتی که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت  
 نواب و راجه مله اند و ریس نیست فاکتیر و یا اولی  
 الا بصها آسمان همان زمین همان معلوم نیست کت  
 کجاست آمد هم بمطلب تا کید بود مردم بنود رسم ایام  
 نشاط خود مثل جولی دیدی و الی و اهل اسلام رسم عید محرم  
 زیاده از سه روز نگذشتند و محفلی اگر در خانه ها طول و پهن  
 نمی شدند خرابات خانه و مال را و بهار احکم بود  
 پیردن شهر با شرف و اگر از اینجاست نه زبان گواز دروازه

و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند

و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند  
 و اینها را که در این عالم اند و اینها را که در آن عالم اند

نصفه که دارد و بنده مستحق

نصفه که دارد و بنده مستحق

نصفه که دارد و بنده مستحق

نصفه که دارد و بنده مستحق

در مکاتبات اوقات مردم خانه کثرت می گیرند و آنرا که گریه می آید  
 داخل تعلقه بیت المال شده بسا کین و غریبا بطور بدخواه  
 و غیره می رسد ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی داوند  
 و میفرمودند که روی زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت  
 میگردد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسع روزی  
 میشود. ضابطه بر تعلقات عمده نامقدور اقرار اما مویر میگردد  
 و میفرمودند اول خویش بعده و درویش و هنگام خست تعلقه  
 بهین دو کلمه می گفتند کاری کنی که شرمند وند و خلق بشاید  
 ضابطه در خواصی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکی  
 دیوان خانه دوم فشی سوم دار و عمه چهارم عرن یکی و اینها  
 هر چهار تن جامع کمال انتخاب کرده میباشند تا و ر شاه

از سپاهی و تصدی و اینها  
 از سپاهی و تصدی و اینها  
 از سپاهی و تصدی و اینها  
 از سپاهی و تصدی و اینها

۵۳

نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق

نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق  
 نصفه که دارد و بنده مستحق

و نیکو در میان بادشاهی برسد  
 بهشت در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند

ضابطه سواری کمال استگی روان می شود و شور و غل  
 بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ گوش نرسید و گوی  
 که از سواران بر لباس نواب می افتاد و وقت فرود آمدن جمع  
 کرده در جاس محفوظ می گذاشتند و میفرمودند که این گردو  
 است و باید عا خواستیم تا حق تعالی نصیب ما کرد و برکت  
 این گردو غلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دایم است  
 فقرای صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی در لشکر  
 قیام می داشتند و نواب را با هر کدام خاص بود -  
 و انحلال شکلات از ایشان می کردند - ضابطه -  
 بر دیسپاندر یا ناکید موازنه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه  
 از دیهات بکشخیص میجندی و واصل باقی بمر قاضی و وقایع نگار

و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند

۵۴

و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند

و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند  
 و نیکو در پادشاهی ارانی نماند

چاره دارا علی پور قشون و کاشی  
 فدا کرد که بی خیال شود مردم  
 بکند بندهای شهر و زاری  
 خاجانک خان بندهای  
 حل نمود و در طرقتا العین بنفش

خواب می فرمودند ملک و دولت باغات و دولشکر پائیده و زنده  
 یک لشکر و عاود و دوم لشکر و عاودا بهینه مطهر است چو چگاه  
 این لشکر را بهر میت نمی باشد - ضابطه در شصت و یک  
 عمده مثل اورنگ آبا و بران پور اخبار نویس در واقع نگار  
 و سولخ نگار و خفیه نویس و نایب دار و غده هر کاره متعدد بودند  
 و چهار نفری لشکر نویت بنویت در جای های مختلف می شد  
 و سفر کبی از هشت ماه زیاد نمی شد و بر موسم چهار و بی وقت  
 یک لمح در مراجعت روانی داشتند و قتی محاصره گشته  
 نامی که محاصره نگر شهرت دارد و قریب شش ماه کشید و موسم  
 چهار و بی رحیم کم کوچ از اینجا فرمودند خیر و خایمان دولت  
 عرض داشتند که این قدر مدت باین چشم بجا مره یک

می سبایم چو قدر کار است  
 نرود زندانی خواجیم  
 باناک سنگ شتر و مردم  
 بانیس ابره ایت ضایع  
 بانیس ابره ایت ضایع

۵۵  
 حکایت خود مد نظر است  
 الحاصل فردا قاده کوچ است  
 و عالم کدگی این است و درین  
 پیغام دارند کرده گاه بی  
 تسلیم بنمود - ضابطه

معمول بود قاضی باین  
 معنی حکم کرده باشد قضات  
 یا لکن شاد و شاد و شاد  
 بلوه روایت خوانند و کو تو ال  
 زمان بر دارا قاضی باشند  
 بکند و خلاص مجرم بجا قاضی









بادشاهی و منصبی که با کمال  
 بابت پیکار و پیکارهای  
 بود و در لالایی  
 باین دست و پاها  
 کار بود و زنی زنا در آن  
 رافعیان سادات و کلمه  
 این قوم که اکی است  
 بدان بهتر بود که کلمه می است

به کسی رعایت می شد تا یکدیگر که هر کس هر چه بدید بگوید از خود  
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مرآت آوص می رفت  
 بعضی را خدمت و برخی را چه دار و بندی رو و ملیت و اکثر  
 طلب مامور بودند و بعضی بر دست و دهنده مامور بوده  
 نشاء و بست می کردند و ای که غده بخانه می برد و کچم می در  
 خانه می کرد و اهل طایفه را به دور بار بود و  
 صفا و طه خیره ماسه و فترت به که جبارت ایوان کن  
 و نشانی بین و میرتش است سرخ از لهار و ارماد می شدند  
 و مال کچی نام داشت و اوایل کاغذ این دست به سر می زد  
 و رسم نویسی منجید از بر کاغذ سرخ و از نانی و نوشتند  
 کچم به منحصراً که زنده به نغز و فرود می آمد و تنخواه

۵۸  
 و بابت از دست و پاها  
 کار بود و زنی زنا در آن  
 رافعیان سادات و کلمه  
 این قوم که اکی است  
 بدان بهتر بود که کلمه می است

و از کچم به منحصراً که زنده به نغز و فرود می آمد و تنخواه  
 و از کچم به منحصراً که زنده به نغز و فرود می آمد و تنخواه

[illegible]

از این روز در دیو  
در کجاست که  
مردم را می بیند  
مردم را می بیند  
مردم را می بیند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

که ده است فیل قدم  
 پیشتر گذارد تا که انتخاب بان یکم شود  
 نواب نیل را استاده کرد  
 سپاهیان عمن که در حضریت  
 داعی خیمه می شوند عرض کرد که  
 می رسید بهین جاز باید داد

سپاهی است که حق خود را بر سر دار بواسطه بخشش و متصد  
 گیر و امروز بخشش ما عقب مانده است تا فیل نواب استاده  
 گرد و انتخاب می گیریم بهین اراده اسپهنا خانه پیشش نواب آمده  
 سلام کرده عرض نمودند که نواب نامدا سلامت شادی صید پر  
 داریم از خانه خط رسیده مدت شادی قریب است ما را انتخاب  
 داده در حضرت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی  
 شویم نواب فرمود و بخشش خود بخوبی نگه داری نوکری نواب که دهیم  
 از بخشش چه کار فرمودند به متصدیان گفت حساب خود نمایند  
 گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه بهین حضرت است که بجز ده  
 در سرکائی دارند انتخاب دو ماهه ما در یک کار است و این نواب  
 گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چیست

فیل خندید و انتخاب  
 فیصل الوصول شما بجا است  
 فیصل و سرور و عوا  
 عین و نماز سرور و عوا  
 عین و نماز سرور و عوا  
 عین و نماز سرور و عوا

نواب نیل را استاده کرد  
 سپاهیان عمن که در حضریت  
 داعی خیمه می شوند عرض کرد که  
 می رسید بهین جاز باید داد

نکته می خواند باز ایشان را  
بجای باید کرد که آدم صاحب  
جاست نایاب است و من از

سپاه خاندانی از کس که  
دیده خالف نمی کنم  
دیده صاحب بنواب نیستند

من کرد که این همه افواج و مشیر  
مرد و پیش کش و فیروز می دارند

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه شمس خواهد آورد  
نواب فرمود ناخوش مروید خانه شماست گفتند حضرت  
سردارانند فیصل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابوالبخیر خان  
آمد سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم  
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابوالبخیر خان گفت مصرعه  
نازبران کن که خریدار تو باشد نواب فرمود نازبانین پیگیری -  
ابوالبخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام را  
حکم شود که آنها را بر سر آید تا آید کسی قصد این شونجی  
نگیند فرمودند مصرعه و عفو کنند است که در استقامت نیست و مانده راده  
از آن معذرت خواسته ایم و گفتیم که خانه شماست هرگاه

ابوالبخیر خان بهادر امام جنگ انشج زاده است فارسی است - نبش شیخ فزیر الدین کلج سید

دارد همه اند و در سرت و منفذ اند  
و وقت جنگ بچ کجاستی آیند بک  
تجاشا صاحب بنعلوب دیده -  
دست غارت بنعلوب می کشند

یک خانه اول صاحب ایشان است  
پس اینها را با جایگه روان بود و چشم  
اینها کردن از فعلت خواهد بود اگر  
این مبلغ جایگه ایشان بنام خود  
سراسر کار مقرر شود و بیج خانه

که نبش سید باید و کار است  
بلکه نور می رسد - نواب فرمود  
که این سبب القین است  
که این سبب القین است  
اماد فراموشی اینها در  
موجب است که اینها ملک را  
ازین است که اینها ملک را

از این جهت که در این کتاب  
بجای خودی گفته اند بجا  
و اصحاب او همیشه پیش او  
آمدند و دارند و محصلان  
از حسن او

غنی عالم که از موقوفاتی قلندری  
 در بیخود نمود ریاچی  
 و بیکس این گردن دودان  
 چند ساقی کفوت نیک ابود  
 گشت اکنون انقدر زشت زیبون

ما ظاهر کرده از جانب ما بگو که در سر انجام مبلغ واجبی تهاون  
 کردن کار بنجا نیست و شمره نیک نمی دهد نواب این سخن  
 تمام نکرده بود که امیرے حاضر در بار و آشنای عالم موصوف  
 بعضی رسانید که غلام ذمه دار مبلغ اومی شود و امور و عتاب  
 نگر دو فرمودند مارا کار از نداشت و بس روز دوم آن بواسطه  
 بهمان امیر عفو تقصیر او گردیده بکلامت رسیده بر کاس  
 مامور شد و خداوند سبیل زرچرسان شد خوشا حوصله نواب  
 که از آتش افروزی کار پر داز گرم نگر دیده روا دار نیک حشر  
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و خیدا اطاعت دیوان که  
 سر منوچرخ حکم صدر تقاضا و تصدیق نشد و زبیه آشوب  
 امیر که غائبانه دوستی را در محضه دیده بلا تامل ذمه دار او گردید و بجهت

نقص در سبب  
 در سبب سبب  
 که جان به در کشد  
 چراغان و متها به  
 دوازده قصه بر و در کین

۴۳

کمی بیا که بگویم  
 است و از اوقات پدید آید  
 تعیشی که گذرد و با و صفا  
 عالم از غنی است  
 است و از اوقات پدید آید

نمودند چه اطلبیند از نجات  
 نمودند چه اطلبیند از نجات  
 نمودند چه اطلبیند از نجات  
 نمودند چه اطلبیند از نجات

استادان محترم  
 اینک از سبب سادگی  
 بستم تمام دیده می طراز  
 و تواریه هیچ فوایدی آصفی  
 است و اول اینک  
 است و لازم است که هرگاه  
 سلامتی نفس خود را من از تنگ  
 و جمل و افزایش و آبادانی  
 ملک خود خواسته باشد باید که  
 با هر مینا که زمینداران این  
 ملک انداختی و در دامن

ظاهر می سازد فرمودند فی الواقع صرف است خج کرده باشد  
 هر چه بد بد بگیرند دوست از و بردارید که بعد چند سال این هم  
 بیشتر می نیست چنانچه دیوان معامله دو ملک روپیه را بر بست  
 پنج هزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از  
 حسن تردد شما پابجا شد و الا نه ما را از هیچ مصرف که روز شب  
 بعیش و طرب بگذران و تیغ نبود تا نیمه جادی الا اخر ساله الهجری روز  
 دوشنبه در عین حالت قلن که روح فقید پرور داشت وقت سپهر  
 نواب ناصر جنگ را طلب بدند و بعضی کلمات و صایا بر زبان  
 آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور تقریباً بیرون  
 چند حافظ لیس خوان با اتفاق رانتم مسطر که عسلاقه سر کاه  
 خان مذکور داشت متصل قنات در آنوقت ایستاده آن هم

۴۴  
 از خود شکر و شکر و شکر  
 به چشم نهند و صورت ناما چای  
 لا علاجی است و دم آنکه  
 در اخلاص نمجا آدم که بنیاد  
 ساخته رب العالمین است  
 است و بنیاد بر چو که مثال  
 است و آدم و

اینک از سبب سادگی  
 بستم تمام دیده می طراز  
 و تواریه هیچ فوایدی آصفی  
 است و اول اینک  
 است و لازم است که هرگاه  
 سلامتی نفس خود را من از تنگ  
 و جمل و افزایش و آبادانی  
 ملک خود خواسته باشد باید که  
 با هر مینا که زمینداران این  
 ملک انداختی و در دامن

بلب دولت با بیا من  
 از انجا که تعلقه ملوک است با بیا من  
 باین خاندان شش دانست داشت  
 تا بحال که وقت رحلت است  
 تو نیز تعلیم فرموده که اگر بیا من  
 آن شکر دعا بجا نرسی آید بسیار

سوّم آنکه زندگانی خود را انتظام امور مملکت را منحصر در سفر  
 دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه نخیم را و هیچ حال از دست  
 ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجیدی فرماید که فیسروا  
 فی امره این آیه است که هر کس امور ریاست  
 میوقف بفسر و فکر و تدبیر ایام جهان و بی ضرورت که هیچ مانع از این  
 را درین هنگام تکلیف می شود و تعییناتی سپاه بتقاریب با و ظاهر  
 آنها منظور باشد که قطع نسل نشود چه آرم آنکه کارهای  
 جمیع خلافت محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد  
 ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم  
 نماید و خود را بیکار نداشته باشد روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا  
 می گرفت باشند که عاقبت بخیر باشد پنجم آنکه بشناخته که

امور ریاست مستقیم داشته  
 اسرار و هیئت از غیب و فکر که با بیا من  
 اندیشی کردم و سبقت در تمام  
 روز آن است که محبت علی علیه السلام  
 بر سر جمعی آوردم با بیا من  
 درین آسمان از قدیم است و  
 خلق العظیم از قدیم است و  
 دوسه زمین را فقط حصص خود  
 ندانسته اتفاق حق کسی نشنیده

دین یعنی از مظاهر دین و دین در  
 دین یعنی از مظاهر دین و دین در  
 دین یعنی از مظاهر دین و دین در  
 دین یعنی از مظاهر دین و دین در



مع کرده ایم در محال قدر

اینها از دست نداده و نیست

و محنت اینها بر داشت نموده

بکار ندارند و بکار لایقند

سازنده باشند

خود را به کس فروزان خود را

به بدش نمایند و در تربیت آنها

مستقل چنانچه در همین ملک لکوکما از فرقه سپاه روزی محلی  
احمال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مسکن بیکس تعلق گرفته  
رفت رفقه حضرت حق سبحانه تعالی محض بکریم خود از چندی من  
عاصی را عطا فرموده و ما را بر جلد این پیش ساخته تا این وقت آنچه  
پاسبانی تو کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود و در ختم عهد من  
سزاواران است که خبر گیری هر خاندان و مامور نمودن بکارها  
سرکار خود نبوت نبوت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هند و  
به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از حمله و اجبات  
دالت می نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته  
اینکار چه از خود و چه از پیران خود تا که درین مدت العمر این همه مردم  
که هر یک بلا تفاوت جوهر باره ایست بی بها بلطف و عنایت

بر بدش نمایند و در تربیت آنها  
بنوعی فرمایند و از غنی قدر بخت  
مراتب کوشش موفور حاصل دارند  
و شفقت و مطلق درباره اینها  
ببذل دارند که اینها غنی را  
باشند و از دل دارند که اینها

۶۶

وقت باز و تقویت ماسوا  
بر کلاه فراحال خاسته بود  
مرکز زوال خواست و هر وقتیکه  
گرستند نفس بخت سلطنت آفرین  
بنیاد و فتنه تبلیغ بین

فراست و فروخت و بخت محلی  
را از بکار فرزندان خود تصور فرموده

در عهد شکست نباشد و گویند  
پس چنان غمازان ندیده و عوام  
ارزان را در جیب خود مملک بود  
حکومت بازند که بیست سلطنت

در عهد شکست نباشد و گویند  
پس چنان غمازان ندیده و عوام  
ارزان را در جیب خود مملک بود  
حکومت بازند که بیست سلطنت

سید محمد علی

تاریخ و جغرافیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

۱۰

بیشتر طرف مالی پیدا

باب فی الجہاد

مفتی محمد امجد علی صاحب دہلوی

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ

وتم آنکه در همه حال یقین دانند که ریاست دکن موقوف به عالم

بندی و نورست باید که ادب حضرت علی سجالی را در هیچ  
حال از خود فوت نکند و از امر آواش کنی عند الله ماخوذ و عند الله

مطعون خواستد بود چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قبیله

درمہلی رسید روزے بغیر عنایات مارا بطلے سلطنت

استاد از حق بی دانشم این کتاب را می دانم که طرفه

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي جعل  
استقامت این دولت ثانی

بسلامت علی بن ابی طالب  
و در پناه از دوسه ماه

از دیوانی ندارم اما با وجود این  
باز در پناه از دوسه ماه

از سپاه مخالف نمی رستم و با  
که از سپاه مخالف نمی رستم و با

و راسخ باشد و تا مقدور و رو بقبله جنگ نکنم چه اگر فتح بید قدرت  
و اختیار اوست - و دوازدهم آنکه از روسه آنچه درین مدت  
تجیر و تجربه رسید آنکه از جمله مردم دکن اهل برهان پور و بیجا پور و غیر  
آشناستند و هیچ وجه بقبول و فعل نشان اعتماد نیست باید که  
مثل مردم گجرات و کشمیر دستم احتیاط و احتراز ازین قوم واجب  
داند سیزدهم آنکه - - - - - از فضل حق بالفعل آنچه موجود  
دامم از قدم بر جاده - - - - - ششم صرف نمایندگان که طبقه بر طبقه و فائز  
والا پیش از دو سال کفاف نخواهد کرد - چهاردهم آنکه خبر آن  
که در کابل موجود داشته ام از برکت و کجی سپاه و سایر  
ایشان که خصوص از بدون خزانة ساهو - آباد می باشد - شده و در آباد  
آنها چه این دولت و خالف خود خود پریشان و متلاشی می شود

درین وقت که در جمیع اوقات  
دفعی باعث استقامت امور است  
باز در پناه از دوسه ماه  
بیشتر است امری با نیست در  
۴۸  
آنکه در وقت احوال  
نشود که آنکه در وقت احوال  
نشود که آنکه در وقت احوال

باز در پناه از دوسه ماه  
بیشتر است امری با نیست در  
۴۸  
آنکه در وقت احوال  
نشود که آنکه در وقت احوال  
نشود که آنکه در وقت احوال

کام و مقاصد خود بود السلام بر کس و بر کس  
 حکیم و قلیب فیج السبیس دار فافو چو بیج  
 دارم فافو و فافو ریاست  
 در مورد و در فافو ریاست  
 ختم حکام کردم باب بداند  
 ختم

کام و مقاصد خود بود السلام بر کس و بر کس  
 حکیم و قلیب فیج السبیس دار فافو چو بیج  
 دارم فافو و فافو ریاست  
 در مورد و در فافو ریاست  
 ختم حکام کردم باب بداند  
 ختم

فقطه تاریخ  
 صفتی  
 با سعادت سلطان بن بنو  
 در بار آصفی  
 ۶۹  
 الف نیکو است زانکه کار آصفی  
 نظام را نیست زانکه کار آصفی  
 ملک الم دوست زانکه کار آصفی  
 من طربان در بار آصفی  
 حسن



